



## ● حکم تیر

پس از واقعه‌ی هفده شهریور در تهران که تعداد زیادی از مردم بی‌گناه توسط مزدوران رژیم شاه به شهادت رسیدند، همگام با مردم انقلابی تهران و دیگر شهرهای بزرگ کشور، تب انقلاب شهرهای کوچک و حتی روستاهای ایران را هم فراگرفت. در این میان شهر به ظاهر کوچک شهرضا نیز از حوادث انقلاب مصون نماند و جوانان پرشور آن هر روز علیه رژیم شاه تظاهرات راه انداختند. در این گونه تظاهرات و راه پیمایی‌ها جوانانی هم چون محمد ابراهیم همت، پرچمدار نهضت اسلامی مردم در شهر و دیارشان بودند. برادرش می‌گوید:

«... چند ماهی می‌شد که حکم اعدامش را داده بودند. همین «سرلشکر ناجی»؛ فرماندار نظامی رژیم شاه در استان اصفهان، برای او حکم تیر صادر کرده و گفته بود: هرجا او را دیدید، با تیر بزنید. همه یادشان هست که رکن اصلی تظاهرات در شهرضا او بود. بچه‌های کلاسش را برمی‌داشت می‌آورد بیرون شعار می‌دادند. فکر کنم اولین مجسمه‌ی هم که در کشور پایین آوردند، مجسمه‌ی شاه در شهرضا و به دست ابراهیم بود.»<sup>۱</sup>

همین اقدامات ابراهیم سبب شده بود تا مأمورین رژیم شاه او را تحت تعقیب قرار دهند. سال‌ها بعد خود وی درخصوص این ماجرا گفته است:

«...مهرماه ۱۳۵۷ وقتی قطع‌نامه‌ی پایانی راهپیمایی مردم شهرضا، را خواندم که در آن سرنگونی رژیم شاهنشاهی، انحلال ساواک و خارج شدن ایران از پیمان نظامی ستودرخواست شده بود، فرماندار نظامی استان اصفهان؛ سرلشکر ناجی حکم تیر مصادره کرد. به همین خاطر من ناچار شدم به استان فارس فرار کنم. در شیراز با مساعدت مالی آیت الله دستغیب<sup>۲</sup> توانستم یک دستگاه دوربین عکاسی خریداری کنم و از

تظاهرات مردم فارس عکس بگیرم. منتها در جریان این کارم هر کجا که قدم می‌گذاشتم از دست چماقداران و مأمورین رژیم شاه، یک کتک سیر می‌خوردم. حتی دو بار دوربین من را هم شکستند، اما هر بار با کمک شهید دستغیب مجدداً دوربین می‌خریدم و به کارم ادامه می‌دادم. هر وقت هم که از این وضعیت پیش آمده گله می‌کردم، ایشان می‌گفت: باید تحمل داشته باشید، صبر کنید، تا در این کارهای تان موفق شوید.»<sup>۳</sup>

در رابطه با همین مقطع از زندگی متلاطم ابراهیم، پدرش گفته است:

«... در اوایل مهر سال ۱۳۵۷ هنگامی که بعد از راهپیمایی مردم شهرضا، ابراهیم بالای یک جیب لندرو رفت و قطع‌نامه‌ی آن تظاهرات را خواند، عوامل فرمانداری نظامی رژیم شاه، او را شناسایی کردند. خود ابراهیم می‌دانست که دیگر شهرضا برای ماندن او جای امنی نیست. این شد که با یکی از همکارانش، شهر را ترک کردند و به استان فارس رفتند. دو ساعت بعد از رفتن آن‌ها بود که نیروهای حکومت نظامی برای دستگیری ابراهیم به خانه‌مان ریختند، اما از او اثری نیافتند. ما هم از ابراهیم بی‌خبر بودیم تا این که ده روز بعد، ابراهیم تلفنی از شهرستان کازرون با منزل خواهرش تماس گرفت. از قبل بین ما و او رمزی تعیین شده بود. در آن تماس او پرسید: آسمان ابری است؟ من گفتم: نه، صاف صاف است.

دو روز بعد؛ ابراهیم بار دیگر خودش را از فارس به شهرضا رساند و باز روز از نو، روزی از نو. مدام در حال جنگ و گریز با نیروهای حکومت نظامی بود. تا این که، یک روز دیدم سراسیمه وارد خانه شد.

هراسان بود. نفس نفس می‌زد. روی پله‌های مشرف به در حیاط نشست و بنا کرد به گریه کردن. از او پرسیدم: هان ابراهیم، چی شده؟ جواب داد: غضنفری تیر خورد. آقای غضنفری یک کارگر نقاش جوان بود که ابراهیم با

۳. نوار جلسه‌ی شهید محمد ابراهیم همت با مسؤولین روابط عمومی لشکر ۲۷، اوایل اسفند ۱۳۶۱، چنانچه.

او رفاقت داشت. خلاصه، از ابراهیم پرسیدم: چطور این اتفاق افتاد؟ گفت: مادر حال تظاهرات بودیم. مأمورین تیراندازی کردند. غضنفری کنار من بود. یک دفعه پرید جلو و گلوله به او اصابت کرد. این تیر می‌بایست به من می‌خورد، ولی... ابراهیم خیلی گریه کرد. او را دلداری دادم. ناگهان از جا بلند شد و با صدایی که از فرط بغض می‌لرزید، گفت: بهشون نشون می‌دیم.

بعد هم با عجله از در خانه بیرون رفت. یکی دو روز بعد در زمان برگزاری مراسم سوّم شهید غضنفری، مردم در مسجد جمع شده بودند. ابراهیم هم آن‌جا بود. شنیدم بین مردم و مأموران حکومت نظامی درگیری پیش آمده. دلم شور افتاد این شد که رفتم مسجد به دنبال ابراهیم. وقتی به آن‌جا رسیدم که نظامی‌ها بنا کرده بودند به پرتاب گاز اشک‌آور. جمعیت سراسیمه از مسجد بیرون ریختند. اوضاع به کلی شلوغ و در هم شده بود. هر کسی به یک طرف می‌دوید. یک لحظه ابراهیم جلوی چشمم ظاهر شد، اما به ناگاه غیب‌اش زد. دیگر هر چه گشتم او را ندیدم. مردم با مأمورین درگیر شده بودند. به حدی که کار به تیراندازی کشید. به خانه که برگشتم، دیدم ابراهیم آن‌جاست. خیلی تعجب کردم. از او پرسیدم: چطور شد پسر؟ یک دفعه‌ای غیبت زد؟ با خنده به من جواب داد: آقا جان؛ مگر نشنیده‌ای از قدیم می‌گویند: زدن به مردی، در رفتن به تردستی!

فقط همین قدر بگویم وقتی در جریان پیروزی انقلاب بایگانی‌های ساواک شهرضا به دست جوان‌های انقلابی این شهر افتاد، در آن‌جا پرونده‌ی سنگینی از ابراهیم پیدا شد. تا جایی که یادم هست در این پرونده بیشتر از بیست گزارش اطلاعاتی و خبر مکتوب از حضور فعال او در تظاهرات و شورش علیه رژیم به چشم می‌خورد که در صورت عدم پیروزی انقلاب، قطعاً حساب ابراهیم با کرام‌الکاتبین بود!»<sup>۴</sup>

۴. نوار مصاحبه با شادروان علی اکبر همت، تهران، زمستان ۱۳۷۵.

۱. نوار مصاحبه با ولی الله همت؛ برادر شهید.

۲. شهید محراب؛ حضرت آیت الله سید عبدالحسین دستغیب امام جمعه‌ی شیراز در روز بیستم آذر ۱۳۶۰، هنگام عزیمت به محل برای مراسم نماز جمعه، توسط یک دختر تروریست انتحاری عضو فرقه‌ی تروریستی مجاهدین خلق، به شهادت رسید.